

---

## در شش دهه گذشته بر فرهنگ سیاسی ما چه گذشت؟ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کودتا بود یا ضد کودتا؟

---

پیروز مجتهدزاده\*

### دیباچه

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یکی از اثرگذارترین نقاط عطف تاریخ سیاسی اخیر ایران شمرده می‌شود، چون بر شکل‌گیری فرهنگ سیاسی جامعه ما تأثیرات مخربی داشته است. به این دلیل اگر حقایق مربوط به رویدادهای این نقطه عطف را به درستی شناسیم از گرداب ماجراآفرین فرهنگ سیاسی دروغ‌گویی و عوام‌فریبی و انتقام‌جویی حاکم بر جامعه رهایی نخواهیم داشت.

---

\* دکتر پیروز مجتهدزاده، استاد دانشگاه تربیت مدرس است. (pirouz\_mojtahedzadeh@hotmail.com) این نوشتار دیدگاه‌های علمی، پژوهشی نویسنده آن است و مورد تأیید یا رد فصلنامه نیست. فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ) یافته‌های ایشان را به منظور بحث و تعمق بر موضوع و دریافت دیگر دیدگاه‌های علمی، پژوهشی به چاپ رسانده است.

پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۵/۱

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال هشتم، شماره ۳، زمستان ۱۳۹۰، صص ۳۸-۱.

## سپاسنامه

در کوران تحقیقات و جست‌وجوهایم با بسیاری از دانشگاهیان از اقطاب گوناگون فکری به بحث و بررسی اسنادی رویدادهای سیاسی در تاریخ ایران پرداختم و در هر بحث با هر یک از این یاران از هر قطب فکری فراوان آموختم و به خود اجازه دادم که با بهره‌گیری از شیوه نگاه‌های گوناگون، توازی در شیوه نگاه دانشگاهیم به موضوع مورد بحث ایجاد کنم. یکی از این دانشگاهیان برجسته و ارزشمند ایرانی، آقا دکتر محمود کاشانی بوده‌اند. ایشان با توجه به سابقه طولانی تحقیقاتیشان در این رابطه که نمی‌تواند به‌طور کلی از انگیزه‌های خانوادگی دور باشد: انگیزه‌هایی که ایشان را در عین حال در مقام جانشین شاهد عینی ماجرا قرار می‌دهد، به من آموزانند که نگاه به نقش مصدق در ماجراهای مربوط به ملی کردن نفت به زیان فاحش ایران و لگد مال کردن قانون اساسی کشور از سال ۱۳۲۹ تا مرداد ۱۳۳۲ در محدوده اختلافات سیاسی داخلی، خدمتی به درک دقیق و حقیقی مسائل نخواهد بود. ایشان بر این باورند که این مسأله خیلی پیچیده‌تر از این ظاهر داخلی است و احیاناً حوادث براساس برنامه‌های ویژه و از پیش تدارک دیده شده بریتانیا برای صدمه زدن به نهضت ملی کردن نفت و دموکراسی نیم بند ایران به دست مصدق بوده است. من در این کار نیازی ندیدم که این نظر یک دانشمند در حقوق را رد یا تأیید کنم و به ایشان نیز عرض کردم که در انتظار هنگامی که این نظریه با اسناد تازه و گویا ثابت شود روزشماری خواهم کرد، درحالی‌که سپاس فراوانم را برای راهنمایی‌های ارزنده‌ای که ارائه کردند، تقدیم ایشان می‌کنم.

مهندس اردشیر زاهدی که از شاهدان عینی بحران قانون اساسی ایران (۱۳۲۹-۱۳۳۲) هستند، طبیعتاً دیدگاه ویژه خود را در این راستا دارند که در مقام خود بی‌اعتنایی بدان دیدگاه‌ها فقط می‌تواند منجر به افزودن بر جهل و تعصب در شناخت آن بحران شود و متأسفانه تلاش شصت ساله ترور شخصیت ایشان، تنها به این دلیل که او از ۲۵ تا ۲۸ مرداد نقش دلیرانه‌ای در سر و سامان دادن به حرکت برای به زیر آوردن تتمه حکومت یاغی مصدق داشت، سبب شد تا بیشتر مطالعه کنندگان در مورد بحران

یادشده از دقایق بسیار ارزنده دیدگاه‌های ایشان محروم بمانند. سال‌های چندی است که من از موهبت دوستی و آشنایی ایشان برخوردار هستم: در بحث‌های شخصی و مصاحبه‌ها و نوشته‌های فراوان ایشان دقت کردم و راهنمایی زیادی دریافت کردم بی‌آنکه اجازه دهم ارزش یابی‌های ویژه ایشان، و یا مخالفان ایشان علیه نقش ایشان، تلاش در نگاه بی‌طرفانه دانشگاهیم را در بررسی رویدادهای یادشده تحت تأثیر ویژه در آورد. از ایشان برای همه راهنمایی‌های ارزنده ایشان و محبت‌های پژوهشی که به من داشته‌اند از صمیم قلب تشکر می‌کنم.

یکی دیگر از یاران که در این رابطه با من به بحث و جدل فراوان پرداخت آقای غلامرضا فیروزیان است که در تاریخ و تحلیل سیاسی رویدادهای تاریخی، مطالعات ارزنده‌ای دارد و از دید نگاه به نقش مصدق در رویدادهای یاد شده، درست در مقابل نگاه دکتر کاشانی قرار می‌گیرد. ایشان موارد زیادی از دقایق تاریخی را به توجه من رساندند، البته با تفاسیر ویژه خود که در برخوردهای اولیه به نظر می‌آید در امتداد استدلال‌های عمومی نیم قرن گذشته شکل گرفته است: استدلال‌هایی که از دید برخورد دانشگاهی امروز نمی‌تواند بی‌طرفانه قلمداد شود. برای مثال یکی از این استدلال‌های فراوان تکرار شده جمعی از ناظران رویدادهای یادشده (نه آقای فیروزیان) اینکه مصدق دست به همه آن کارها (قانون شکنی‌ها) زد چون به تغییرات و متممات قانون اساسی معتقد نبود. بحثی که با اصول اولیه دموکراسی به معنی حاکمیت مطلق قانون در تضاد فاحش است و این اصل اساسی را زیر پا می‌گذارد که «قانون ندانستن یا قانون را قبول نداشتن نمی‌تواند قانون شکنی را موجه سازد.» به هر حال دقایق تاریخی ارزشمندی که آقای فیروزیان به توجهم رساند در حقیقت به حرکت فکریم به سود توازن در بحث یادشده یاری فراوان نمود و من بر خود می‌دانم سپاس صمیمانه‌ام را به خاطر زحمات فکری و استنادی ایشان تقدیم کنم.

امیر پرویز خزیمه علم از کسانی هستند که سال‌های فراوانی را در ارتباط فکری و تحقیقاتی با من بوده و به‌رغم ظواهر بستگی‌های خانوادگی، فردی اندیشمند و برخوردار از دیدگاه‌های ارزنده دانشگاهی در مسائل هستند، همیشه کوشیدند که توجه

مرا به نگاه بی‌طرفانه دانشگاهی در مسائل جلب کنند. ایشان با تجربه فراوانی که هم از مجرای نقش خانوادگی در سیاست و هم از مجرای تجربیات اجرایی شخصی کسب کرده‌اند، توجه ویژه مرا به بسیاری از دقیق پراهمیت تاریخی و اسنادی جلب کردند و هنگامی که متوجه شدند که حداکثر تلاشم را برای ارائه بحثی بی‌طرفانه درباره مصدق و نقش او در رویدادهای مورد نظر به کار می‌گیرم، نتوانست از بیان تبریک به من در این راستا خودداری ورزد. از ایشان و همه دقت‌ها و محبت‌های ایشان در شکل دادن به این بحث صمیمانه تشکر می‌کنم.

شمار کسانی که در گذر زمان با من در این موارد بحث و گاه جدل دانشگاهی و نیمه دانشگاهی داشته‌اند فراوان است. دوستانی چون آقای رضا کمالاتی، دکتر حسن کیوده، سرهنگ عیسی پژمان، بانو مفتاح، دکتر رضا شیخ الاسلامی، مهندس نفریه و ده‌ها تن دیگر که بر خود واجب می‌دانم از همه آن سروران شاکر باشم و سپاسم را تقدیمشان کنم. کتاب‌های فراوانی را مطالعه کردم ولی نمی‌توانم از ابراز رضایت فراوانم در خواندن کتاب آقای دکتر علی میرفطروس زیر عنوان «کالبد شکافی یک شکست» که براساس برخی نگاه‌های ویژه قابل درک ایشان در گذشته و حال تهیه شده است، خودداری کنم. این کتاب در شهریور سال جاری (۱۳۹۰) به دستم رسید و من در پرواز از لندن به تهران در تاریخ یکم مهر ماه جاری توفیق خواندن همه‌اش را یافتم. با اینکه نوشته‌های مربوط به نقش بازیگران بحران سه ساله نفت و قانون اساسی (۱۳۲۹-۱۳۳۲) را از مدت‌ها پیش از خواندن این کتاب آغاز کرده بودم، از خواندنش بهره فراوان گرفتم و به همین دلیل سپاسم را برای انتشار این کتاب تقدیم می‌کنم و مطالعه آن را به همه علاقه‌مندان توصیه می‌کنم.

## پیشگفتار

در سرآغاز باید خاطر نشان سازم که این نوشته از نگاهی علمی (انتقادی) تهیه شده است با استفاده از استدلال‌ها و استناداتی نو بر آنچه از آغاز سال ۱۳۲۹ تا مرداد ۱۳۳۲ بر کشور

ما گذشت و پی آمدهایی آن سبب وارونه نوشتن بخش‌هایی از تاریخ سیاسی اخیر ایران شده است. وارونه نوشتنی که عصبانیت و انتقامجویی را به جای بی‌طرفی علمی در نگاه به مسائل به فضای فرهنگ سیاسی ایران تزریق کرد و سبب این همه نگون بختی در جامعه ما شد. این نوشته‌ها حاصل بیش از چهل سال پرس و جوی شفاهی و بیش از بیست سال پژوهش نویسنده است در اسناد دولتی طبقه‌بندی شده داخلی و خارجی است. شایان توجه است که درباره همه بازیگران سیاسی مرداد ۱۳۳۲ فراوان نوشته شد ولی درباره بازیگر اصلی، یعنی شادروان محمد مصدق، نوشته‌ها اگر کم نباشد، نوشته‌های تحقیقی تاریخی عاری از نگاه جانبدارانه فوق‌العاده اندک است و همین موضوع علت اصلی سردرگم شدن داستان رویدادهای مرداد ۱۳۳۲ شمرده می‌شود.

آنچه در نگاه به تاریخ دوران سه ساله (۱۳۲۹-۱۳۳۲) بحران نفت و قانون اساسی کشور و نقش شادروان محمد مصدق بیشتر از همه جلب توجه می‌کند در حقیقت طرح ادعاهای گسترده میهن‌دوستی و دموکراسی‌خواهی ایشان بود که اگرچه ممکن است از روی صداقت، ولی همیشه با عمل هماهنگی نداشت. ایشان بی‌تردید مردی زیرک و در مسائل مالی پاکدامن بود، ولی برخی پندارها و رفتارهایی که از ایشان بر جامعه تأثیر گذاشت، حتی این ویژگی‌های شخصیتی خوب ایشان را هم تحت‌الشعاع قرار می‌دهد: پنهان‌کاری‌های ایشان، برای مثال پنهان کردن حکم عزل خود حتی از سه - چهار وزیری که تا آخرین لحظه به او وفادار بودند، تنها می‌توانست ناشی از نداشتن اعتماد به دوستان وفادار باشد، و یا به گفته دکتر محمود کاشانی، برای برملا نشدن رازهای مربوط به خواست بیگانگان. شعارپردازی‌های گسترده ایشان در لزوم دموکراتیک بودن مقام سلطنت که در عمل به صورت سرپوشی درآمد بر دیکتاتوری‌های حیرت‌انگیزی که خود اعمال نمود، البته به دست‌آویز «اختیارات ویژه» که در حقیقت به معنی حق تقنینیه (قانون نوشتن به صورت تصویب‌نامه در غیاب پارلمان) بود و در تضاد مستقیم با اصل حاکمیت پارلمان در دموکراسی‌ها. غش کردن‌های مصلحتی که فقط می‌توانست به منظور جلب ترحم ملت ایران باشد که مسلماً با چنین نمایش‌هایی «عوام» فرض

می‌شدند. یا اینکه با بالا گرفتن تب ماجراهای دوران ۱۳۲۹ تا مرداد ۱۳۳۲، از مجلس شورای ملی خارج شده و در میدان بهارستان، خطاب به عابران حیرت زده در اشاره به پارلمان کشور می‌گوید: مجلس آنجا (که نمایندگان منتخب مردم نشسته‌اند) نیست، مجلس شما (مردم انتخاب نشده) هستید. بازهم نمونه دیگر، پس از ملی کردن نفت به شیوه‌ای که به اقرار و تأیید کارشناسان معتبر از جمله مشاوران فنی درستکار خود ایشان، به زیان منافع ملی ایران تمام شد، تلاش یارانش بر این بوده است که «عوام» را با این گونه شایعات دلشاد کنند که مصدق در دادگاه بین‌الملل در جای نماینده بریتانیا نشست و در پاسخ به چرایی این کار گفت به تلافی اینکه «انگلیس»ها برای سال‌ها در جای ما نشستند و ما حالا در این محل (بی ربط) ساعتی را به تلافی (بی معنی و محتوا) می‌گذرانیم. انکدت<sup>۱</sup> یا افسانه پردازی‌های چندش‌آوری که نمی‌تواند جز اهانت به درایت مردمی شمرده شود که علی‌الاصول می‌بایستی با داشتن آگاهی‌های لازم و تهی از شایعات، حرمت درایت و نقش خود را در جامعه اعتلا داده و «ملت» محسوب شوند، نه «عوام».

شادروان مصدق که با عصبیت فراوان، در واکنش به تردید همگان، عنوان «دکتر» را حتی در امضای خود به کار می‌گرفت، از نظر پندار و گفتار و کردار، آدمی بسیار پیچیده بود آنچنان‌که به گمان، هیچ‌کس نتوانسته باشد از مکنونات واقعی در ژرفای اندیشه و اهدافش سر در آورد. دوست دارانش بر این باور هستند که او پس از عبور از کشمکش‌های توان فرسای مربوط به ملی کردن نفت و تعطیل کردن مجلس به شخصیتی عصبانی و لجباز تبدیل شده بود، ولی نشانه‌های قاطعی در دست است ثابت‌کننده این حقیقت که ایشان از همان آغاز این کشمکش‌ها درگیر برنامه‌هایی بود که ظاهر عصبی و لجبازش می‌توانست برای گمراه کردن مردم قانع‌کننده باشد. نگاهی به متن مذاکرات مورخ ۸ تیرماه ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی به ریاست سردار فاخر حکمت، آن قسمت که مربوط می‌شود به مشاجره مصدق علیه رزم‌آرا و پاسخ جمال

1. Anecdote

امامی، لیدر اکثریت، می‌تواند ما را با این روحیه ایشان آشنا سازد:

- دکتر مصدق - پارچه پارچه بکنند، زیربار حکومت این جور اشخاص نمی‌رویم (به) وحدانیت حق خون می‌کنیم، خون می‌کنیم، می‌ریزیم، و کشته می‌شویم (باعصبانیت) اگر شما نظامی هستید من از شما نظامی‌ترم، می‌کشم، همینجا شما را می‌کشم.

- جمال امامی - من از آقای مصدق تعجب می‌کنم! مجلس جای استدلال و بحث است نه جای منازعه و مشاجره و فحش. اگر جای فحش بود چند نفر چاله میدانی می‌آمدند اینجا (روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، ۱۳۲۹، ۱).

این رفتار خشونت‌بار به خوبی می‌رساند که مصدق از همان آغاز کشمکش‌های داخلی مربوط به مسأله ملی کردن نفت دچار چه ظاهری تعصب‌آلوده و پرابهام بوده است. مورد دیگر اینکه روز ۴ مهر ماه ۱۳۳۰ ایشان از یک جلسه پرسر و صدای مجلس بیرون آمده و از آقای رضا کمالاتی (دوست ارجمند امروز من) که آن هنگام کارمند مجلس بود و از آن همه ماجراجویی‌ها شگفت‌زده در نزدیکی در خروجی مجلس قدم می‌زد، چهارپایه‌ای خواست و در پیاده‌رو بیرونی در خروجی مجلس روی آن چهارپایه قرار گرفت و خطاب به مردمی شگفت‌زده در میدان بهارستان که البته جمعی از دستیارانش در همان مجلس از قبل در آن میدان بودند، با اشاره به ساختمان مجلس فریاد زد «ای مردم، شما مردم خیرخواه و وطن‌پرست که در اینجا جمع شده‌اید، این مجلس است و آنجا (اشاره به کاخ بهارستان) یک عده‌ای مخالف مصالح ملت هستند، مجلس نیست...» (سفری، ۱۳۸۱: ۵۱۴-۵۱۵).

این اقدام که بازگوینده روحیه عصبانی واقعی یا مصلحتی و صحنه‌سازی‌های خارق‌العاده ایشان بود، آینه تمام‌نمایی به شمار می‌رود از ظاهر عصبی و باطنی پیچیده و اراده‌ای استوار برای ایجاد بحران نفتی و سرنگون کردن قانون اساسی کشور. در غیراین صورت، ایشان می‌بایستی می‌دانست که بر سر دست بلند کردنشان در آن

روز و در میدان بهارستان به راهنمایی دستیارانش مانند حسین فاطمی که از قبل در میدان موضع گرفته بودند، به معنی تأیید همه ملت بر اقدامات ضد پارلمانی ایشان نیست، چون تأیید و نظر مردم در نظام پارلمانی فقط و فقط از طریق رأی در انتخابات رسمی اعلام می‌شود، نه از راه صحنه‌سازی‌های این‌گونه یا فراندومی خود ساخته. در آن صورت ایشان می‌بایستی می‌دانست که اگر مجلس را دوست نداشت می‌بایستی تا انتخابات بعدی حوصله می‌کرد و می‌کوشید نمایندگان انتخاب شوند که به سلیقه او باشند: و می‌بایستی به یاد می‌آورد که نه او که سرانجام همان مجلس را تعطیل کرد، هیچ‌کسی حق چنین بحث و بیان و رفتاری را نسبت به مجلس نمایندگان منتخب مردم کشور نداشت، نه شاه و نه هیچ مرجع و مقام رسمی دیگر در نظام مشروطه نمی‌توانست به خود اجازه چنین رفتاری نسبت به پارلمان کشور دهد که نماد «حکومت مردم» و والاترین مرجع حاکمیت قانون اساسی مشروطیت بود.

### هدف از این بحث چیست؟

آنچه برای من در این بحث مهم است اصل رویدادهای ۶۰ سال پیش، یا خوب و بد بازیگران آن دوران نیست. آنچه برای من اهمیت فراوان دارد اینکه تأثیر این عصبیت‌های توأم با صحنه‌سازی‌ها، اثر مستقیمی بر عصبانیت فضای اندیشه سیاسی زمان خود مصدق داشته و در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی نسل‌های بعد سخت مؤثر افتاده است، چنانکه خیره‌سری‌های انتقامجویانه برخی از طرفدارانش را باید مسؤل اصلی به قهقرا کشاندن فرهنگ سیاسی جامعه ایرانی دانست. انتقام و انتقامجویی در فرهنگ سیاسی هیچ کشوری در دنیای جدید جای ندارد، ولی در کشور ما به‌صورت فضای فکری و روحیه اجتماعی عادی درآمده است و انتقامجویی‌های قبیله‌ای خانمان‌براندازی که بیش از نیم قرن به درازا کشید، سیاست را که اساساً باید «تدبیر برای مدیریت بهینه کشور» باشد، در کشور ما به دعوای شخصی و قبیله‌ای برای رسیدن به قدرت براساس کینه توزی تبدیل کرده است و ما امروز شاهد نتایج دلخراش

این وضع هستیم. این‌گونه بود که جامعه سیاسی کشور دچار بلای «سیاه» و «سفید» دیدن همه‌چیز و همه‌کس شد و تزویر و شایعه‌پراکنی و شعارپردازی‌های عوام‌فریبانه در چارچوب قهرمان‌پروری و قهرمان‌پرستی جای تاریخ‌نویسی بی‌طرفانه را گرفت و فضای فکری جامعه سیاسی کشور را مسموم کرده و جامعه سیاست‌زده عصبانی را از سال ۱۳۵۶ به سوی یک سلسله تظاهرات انتقام‌جویانه مطالعه نشده به حرکت در آورد که ایران را به سوی سرنوشتی برنامه‌ریزی نشده راهی نمود تا آنجا که سرشناسانی از بیگانگان بری از هرگونه شایستگی اخلاق سیاسی مانند ویلیام رمزی کلارک<sup>۱</sup>، دادستان کل امریکا در دولت‌های حزب دموکرات، فرد هلیدی<sup>۲</sup>‌های انگلیسی، و اریک رولو<sup>۳</sup>‌های فرانسوی، دست در دست بازرگان‌ها و سنجابی‌ها و فروهرهای ایرانی و ده‌ها تن دیگر از پیروان مکتب قهرمان‌پرستی مصدقی در خیابان‌های تهران برای «استقلال و آزادی» ایران فریاد زدند.

مهاجرت آیت‌الله خمینی از نجف به پاریس و به حضور ایشان شتافتن مدعیان ملی‌گرایی مصدقی، سبب برملا شدن بی‌اعتقادی آنان به شعارهایشان شد و راه را برای تبدیل آن حرکات حساب نشده به «انقلاب اسلامی» هموار نمود، و حقیقتاً باید تبدیل آن بلوای قدرت‌طلبی و انتقام‌جویی قبیله‌ای به انقلاب اسلامی را دگردیسی میمنت‌اثری دانست که از متلاشی شدن حتمی کشور در جنگ تحمیلی و کشمکش‌های چریکی اجتناب‌ناپذیر پسا انقلابی، جلوگیری کرد. این‌گونه مطالعه انتقادی تاریخ سیاسی اخیر کمتر در ایران سابقه دارد. ولی پیشینه تربیت دانشگاهی نگارنده در نگاه انتقادی داشتن به مسائل، توأم با زمینه‌های تربیت خانوادگی نیمه دینی - نیمه خان منشیم و چهل سال تجربه زندگی در دموکراسی‌ها، در عمل به من آموزاند که تزویر و شایعه‌پردازی و عوام‌فریبی بلای اصلی بوده است بر جان فرهنگ سیاسی کشور، حال آنکه آنچه می‌تواند به نجات جامعه ما کمک کند، رهایی از این فضای مسموم است. برای رسیدن

- 
1. William Ramsey Clark
  2. Fred Haliday
  3. Eric Rollo

به دموکراسی از راه حک کردن صداقت در اندیشه و کردار و صراحت در پندار و گفتار آحاد جامعه، به‌ویژه میان سرآمدان سیاسی و عوام نشمردن مردمی که به‌رغم «اصل» شمرده شدن در مفاهیم دموکراتیک، بیش از شصت سال است که در مقام «عوام» قربانی تحریف‌های تاریخی بوده‌اند به‌منظور قهرمان‌پروری و قهرمان‌پرستی.

امروز بدیهی است که چنین مطالعاتی به این نتیجه منجر می‌شود که راه رسیدن به دموکراسی از مسیر اصلاح این تحریف‌های فرهنگی - تاریخی و بالابردن آگاهی‌های تاریخی و جغرافیایی مردم می‌گذرد. در این رهگذر است که خود را وادار می‌بینم به اندازه‌تواناییم با فرهنگ سیاسی منحطی که نسل امروز از نسل‌های پیشین میراث برده است، مقابله کرده و برای روشن شدن برخی دقایق از تاریخ تحریف شده در غوغای شعارپردازی‌های نیم قرن گذشته، گامی بردارم. بدیهی است که در این وادی، وقت خود را در تلاش برای «خوب» یا «بد» جلوه دادن این و آن در گذشته‌ها بیهوده نخواهم کرد، چون این کار سودی به حال کسی نخواهد داشت. ولی بر این گمان قاطع هستم که مطالعه دوباره و دقیق ماجراهای مربوط به نهضت ملی کردن نفت و رویدادهای پس از آن می‌تواند پرده ابهام از چهره بازیگران اصلی بازگشوده و می‌تواند به روشن شدن بسیاری از ابهام‌های ناشی از شعارپردازی‌های نیم قرن گذشته کمک کند و این روشنگری می‌تواند رستگاری دموکراتیک جامعه ایرانی را یاری دهد.

در این رهگذر، درگیر شدن در کشمکش‌های لفظی شناخته شده شش دهه گذشته را سودمند نمی‌دانم. بلکه می‌خواهم بدانم اسناد و مدارک حقایق را چگونه مطرح می‌کنند. اسنادی که در این نوشته مورد استناد من هستند، اسناد طبقه‌بندی شده دولت‌های ایران و ایالات متحده و بریتانیا هستند و شهادت متقن و کتبی شاهدان عینی ماجرا و دست‌اندرکاران رویدادها و کارشناسان معتبر داخلی، نه کتاب‌های غرض‌آلوده این و آن که متأسفانه در کشور ما به‌عنوان «اسناد» به خورد مردمی داده می‌شوند که «عوام» فرض شده‌اند. اسناد طبقه‌بندی شده‌ای که یافته‌ام به من می‌گویند که ریشه اختلافات میان سرآمدان سیاسی کشور در میانه قرن بیستم را باید در شیوه متفاوت

برخورد آنان با نهضت و قانون ملی کردن نفت و مسأله احقاق حقوق ایران در سهام و سود حاصله از درآمد شرکت‌های تابعه شرکت نفت ایران و انگلیس جست‌وجو کرد.

### نفت عامل اصلی تفرقه میان ملت‌سازان ایرانی

مسأله ملی کردن صنعت نفت، علاوه بر سرشاخ کردن مستقیم منافع ملی ایران با منافع استعماری بریتانیا، سبب بروز اختلافات داخلی گسترده‌ای شد که به شکاف خانمان‌براندازی میان نیروهای ملی و میهنی کشور انجامید. بارزیهایی از مخالفت با امتیازهای انگلیسی در نفت ایران از اواخر قاجاریه میان سرآمدان سیاسی ایران دیده شد و مبارزات رضا شاه در برابر استعمار بریتانیا در خوزستان که کاملاً موفق بود و برای احقاق حقوق ایران در نفت که اگرچه به موفقیت درخشانی نرسید، توانست اندیشه مبارزه با انگلیس برای ملی کردن نفت را در ایران رونق دهد. همه سرآمدان سیاسی ایران آن روز در این اندیشه کمابیش همگام و هم‌آوا بودند جز مصدق که به‌رغم همه‌ها در پیشوایی ملی کردن نفت، تا آذر ۱۳۲۹ حاضر نبود به امضا کنندگان قانون ملی کردن نفت بپیوندد، و سپهد رزم‌آرا، نخست‌وزیر وقت که با در دست داشتن توافق ۵۰-۵۰ همه ارزش‌ها و درآمدهای نفتی از سوی بریتانیا معتقد بود برای احقاق حقوق ایران در نفت باید با انگلیس به توافق رسید، حرفی که بی‌اعتنایی نسبت بدان در سال ۱۳۳۱ می‌بایستی سبب تأسف مخالفانش شده باشد.

به هر حال، یک هفته پس از قتل رزم‌آرا اندیشه ملی کردن نفت (در ۲۴ و ۲۹ اسفند ماه ۱۳۲۹) به صورت «قانون ملی کردن نفت» به تصویب مجلسین و به امضای شاه رسید. در این قانون به دست آوردن اختیارات کامل مدیریت تولید و فروش نفت پیش‌بینی شده بود. یکی از موارد کمتر شناخته شده در بحران نفت آن دوران این بود که سهم ۱۶ درصدی مورد ادعای ایران در ۵۹ شرکت تابع - شرکت‌هایی که شرکت نفت مادر (شرکت نفت ایران و انگلیس)<sup>۱</sup> در کشورهای دیگر تأسیس نمود - چه

سرنوشتی می‌توانست داشته باشد. نگاهی به قراردادهای موجود ما را با این حقایق آشنا می‌سازد که حقوق ۱۶ درصدی ایران از درآمدهای خارجی در ماده ۱۰ قرارداد ۱۹۰۱ داری (ویلیام ناکس داریسی)<sup>۱</sup> تصریح شده بود. شرکت نفت یادشده از آن تاریخ گسترش فراوانی پیدا کرد و شعبات پر اهمیتی در کشورهای دیگر تأسیس کرد که چشمگیرترین آن‌ها تأسیسات نفتی در بریتانیا و مستعمراتش مانند هندوستان و شعباتی که در کشورهای عمده نفتی عربی مانند عراق، لیبی، کویت و قطر تأسیس شده بود. حتی امتیازنامه‌های مربوط به شرکت‌های نفتی تأسیس شده در این چهار کشور عمده نفتی عربی سهم ۱۶ درصدی ایران از درآمد نفتی آن شرکت‌ها را تأکید داشت. در سال ۱۹۲۰، موافقت‌نامه‌ای میان مارتین آرمیتاژ اسمیت<sup>۲</sup> مستشار مالیه ایران و کمپانی امضا شد که براساس آن مقرر گردید:

*«دولت ایران حق امتیازی به میزان ۱۶ درصد از کلیه منافع خالص حاصل از استخراج، تصفیه و فروش نفت ایران، خواه تمام مراحل این عملیات مستقیماً توسط شرکت یا شرکت‌های تابعه و خواه در ایران و یا در خارج صورت می‌گرفت، دریافت می‌کرد» (موحد (الف)، ۱۳۵۳: ۶۰).*

به گفته مستند منوچهر فرمانفرما، کارشناس نفتی برجسته ایران آن دوران، ارزش دارایی‌های شرکت در سراسر دنیا در سال ۱۳۲۸ (۱۹۴۹) بالغ بر ۲۵۴ میلیون پوند بود که از آن رقم بزرگ فقط حدود سی میلیون پوند مربوط به درآمد داخل ایران می‌شد (فرمانفرما، ۱۳۸۳: ۸-۳۲۷). به گفته دیگر، ارزش دارایی‌های شرکت نفت ایران و انگلیس در خارج از مرزهای ایران نزدیک ده برابر ارزش دارایی‌های آن در داخل ایران بود که علی‌الاصول ۱۶ درصد درآمدهای مربوط بدان می‌بایستی به ایران برسد. همین موضوع در قرارداد الحاقی ۱۹۲۸ زمان رضا شاه در چارچوب «درآمد ایران از روند دریافتی‌ها» مورد اشاره قرار دارد. نصرت الدوله (فیروز میرزا) - وزیر مالیه رضاشاه - در همان سال‌ها به دستور ایشان تلاش‌های خوبی را در احقاق این حقوق ایران انجام

1. William Knox D'Arcy  
2. Martin Armitage Smith

داد و نتیجه همه تلاش‌ها سرانجام آن‌گونه شد که موضوع ۱۶ درصد حقوق ایران به گونه‌ای غیرمستقیم و زیر همان عنوان «درآمد ایران از روند دریافتی‌ها» در بند دهم قرارداد اصلی (۱۹۳۳) رضا شاه با طرف انگلیسی مورد توجه قرار گیرد. اگرچه بریتانیا با ترفندهای حقوقی فراوان توانست از اشاره صریح به این حق و حقوق ایران در اسناد این دوران خودداری ورزد، قطعاً نتوانست از تبدیل شدن مطالبه این حق به یکی از خواست‌های عمومی در اهداف نهضت ملی کردن نفت، جلوگیری کند.

از سوی دیگر، اگرچه بریتانیا نگذاشته است که در قرارداد ۱۹۳۳ یا دیگر قراردادهای پس از آن به حقوق ایران در سهام و سود شرکت‌های تابعه در خارج اشاره مستقیمی رود، ولی این وضع نمی‌بایستی برای ملی‌کنندگان ثروت نفتی کشور به صورتی در آید که در برابر این ترفندهای «انگلیسی» سر فرود آورده و آن حق مسلم ملت ایران را خاتمه یافته فرض نمایند، یا اینکه اگر تهمت بی‌توجهی به این حقوق در قراردادهای پیشین را به‌عنوان واقعیت بپذیریم، مسلماً آن قراردادهای نمی‌توانست و نمی‌بایست پایان خواست ملی ایران در آن رابطه قلمداد شود، چنانکه دوستان و بستگان و مشاوران آگاه مصدق هم در این زمینه به او هشدار می‌دادند. برای نمونه نگاه کنید به خاطرات منوچهر فرمانفرما، از بستگان نزدیک مصدق و از کارشناسان برجسته نفتی در آن دوران که در کتاب «خون و نفت» (ترجمه فارسی، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۸۳) تأکید دارد که نسبت به سهم ۱۶ درصدی ایران در شرکت‌های تابعه از مصدق خواست سهل‌انگاری نشود. وی در صفحه‌های ۸-۳۲۷ کتاب «خون و نفت» می‌نویسد: «مدیریت شرکت نفت انگلیس و ایران... به ایران فشار آورد تا ادعاهای خود را نسبت به شرکت‌های تابعه کنار بگذارد. و این مصدق بود که سرانجام این ادعا را دور انداخت. او گفت که این کار به صلاح ملت ایران است. در واقع او بیش از هر کس دیگری در تاریخ به زیان ایران عمل کرد» (فرمانفرما، همان).

مصدق که با امضای قانون ملی کردن نفت در آذرماه ۱۳۲۹ خود را در مقام رهبر ملی کردن نفت ایران قرار داد، نه تنها حاضر نشد که پیشنهادهای اصلاحی امریکایی -

انگلیسی در قبول قانون ملی کردن نفت ما و در نظر گرفتن همه حق و حقوق ایران را مورد توجه قرار دهد، بلکه در حقیقت با هیچ‌کس درباره چگونگی ملی کردن آن صنعت عظیم مذاکره‌ای نکرد تا بتواند حقوق کشور را از راه‌های قانونی موجود تامین کند. او تصمیم گرفت پشت پا به همه ملاحظات و امکانات کارساز و پیش‌بینی شده در قانون ملی کردن که مورد قبول بریتانیا نیز قرار گرفته بود، زده و ایران را درگیر مقررات بین‌المللی مربوط به «ملی کردن» به سبک و سیاق خود سازد. در برخورد با این واقعیت‌ها است که تردیدی برجای نمی‌ماند که ملی کردن نفت به شیوه‌ای که مصدق اجرا کرد، طبیعتاً ایران را اسیر قوانین و مقررات بین‌المللی می‌ساخت که آشکار بود در آن برخورد ویژه، صد در صد به زیان ایران عمل می‌کرد. این‌گونه بود که ایران تحت الزام مقررات بین‌المللی ناشی از ملی کردن بدون هماهنگی با طرف مقابل، در عمل، به دنیا اعلام نمود که براساس مقررات بین‌المللی فقط آنچه را که در درون مرزهای خود دارد به اختیار گرفته و حاضر به پرداخت غرامت مربوطه است، و قبول دارد که نسبت به همه حق و حقوق و مطالبات مربوط به دارایی‌های بین‌المللی شرکت ملی شده صرف نظر کرده و برای همیشه خود را از طرح قانونی ادعا نسبت به حقوقش در سهام و سود ۱۶ درصدی در ۵۹ شرکت نفت تابع شرکت اصلی در جهان، به‌ویژه در سهام و سود ۱۶ درصدی تأکید شده در قراردادهای مربوط به تأسیس شرکت‌های نفتی کشورهای عمده نفتی عربی مانند عراق و لیبی و کویت و قطر محروم ساخته است که در مجموع می‌توانست از ارزش نفت داخلی ایران بیشتر باشد.

برای آشنایی بیشتر با این مهم ضروری است بازهم توضیح داده شود درحالی‌که ملی کردن یک شرکت مشترک میان دو ملت به شیوه‌ای که مصدق اجرا کرد، کشور ملی‌کننده را برای همیشه از همه حق و حقوق مورد ادعا در شعبات خارجی آن شرکت محروم می‌سازد و ملی‌کننده را مجبور به پرداخت غرامت‌های سنگینی می‌کند، هیچ قرارداد و پروتکلی دوجانبه (سازش دوجانبه به پیشنهاد رزم‌آرا و پیش‌بینی شده در قانون ملی کردن نفت) میان آن دو کشور نمی‌تواند نقطه پایان بر مطالبات ملی در رابطه

با موضوع قرارداد بگذارد. برای مثال، مرزهای ایران و عثمانی و بعدها عراق در اروندرود، از قراردادهای ارض روم در قرن نوزدهم و قراردادهای پروتکل‌های بعدی، همیشه بر کرانه‌های ایرانی در نظر گرفته می‌شد، جز در دو مورد مربوط به پیش کرانه‌های خرمشهر و آبادان که خط مرزی روی خط تالوگ رودخانه قرار داده شد. دولت‌های ایران همه این قراردادهای پروتکل‌ها را امضا کردند ولی هرگز از خواست ملی خود در زمینه قرار دادن خط مرزی دو طرف در امتداد خط تالوگ سراسر اروندرود دست برنداشتند. همین که ایران احساس کرد می‌تواند این حقوق دیرین خود را به دست آورد، قانوناً پشت پا به همه آن قراردادهای پروتکل‌ها زد و براساس قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره توانست حقوق حقه خود را تثبیت کند.<sup>۱</sup> اما هنگامی که یک کشور حقوق خود در شرکتی یا موضوع جغرافیایی مشترک با کشوری دیگر را بدون هماهنگی با طرف مقابل ملی کند، دیگر هیچ حق اعتراض و ادعایی را نسبت به آنچه در خارج از مرزهای خود داشته باشد، برای خود باقی نمی‌گذارد. دولت مصدق با خیره‌سری حیرت‌انگیزی همه قراردادهای و اقرارهای انگلیسی در تأیید حقوق ۱۶ درصدی ایران در ۵۹ شرکت تابعه شرکت نفت ایران و انگلیس را نادیده گرفت و همه نصیحت‌ها و توصیه‌ها و راهنمایی‌های کارشناسان و مشاوران خود را در حفظ و حراست این حقوق مسلم مردم ایران زیر پا گذاشت. فراتر، برخی خیره‌سران از مکتب قهرمان‌پرستی مصدقی و قاجاری حتی در دنیای بسیار روشن امروز، ملت ما را «عوام» فرض کرده و با نمایش عکس‌هایی از تابلوهای شرکت‌های نفت آن دوران که نوشته است: «شرکت نفت... با مسئولیت محدود»<sup>۲</sup> واژه لیمیتد<sup>۳</sup> را به‌عنوان «محدود به خاک ایران بودن» حقوق ایران در آن شرکت عظیم بین‌المللی، ترجمه می‌کنند و برای «عوام» عکس مار می‌کشند.

۱. برای آشنایی بیشتر با چگونگی احقاق حقوق ایران در اروندرود نگاه کنید به: Mojtahed-Zadeh, Pirouz, *Boundary Politics and International Boundaries of Iran*, Florida: Universal Publishers, Section on Iran's boundaries with Iraq.  
 2. The....Oil Company Ltd  
 3. Limited (Ltd.).

شادروان مصدق که خود را دکتر در حقوق می‌دانست، می‌بایستی دقت‌های حقوقی ضروری را در عینی و غیرقابل انکار بودن حقوق ۱۶ درصدی ایران در شرکت‌های تابعه مورد تأیید در چندین قرارداد فی مابین، به‌ویژه در قراردادهای تأسیس شعبات شرکت نفت ایران و انگلیس در عراق و لیبی و کویت و قطر که صورتی علنی و آشکار و غیرقابل انکار داشته است در نظر می‌گرفت و براساس لجاج‌بازی‌های ویژه خود به عمد به سوی ملی کردن نفت بدون توافق با شریک حرکت نمی‌کرد و به یاد می‌آورد که با آن‌گونه ملی کردن سرمایه ملی، حقوق ملی ما را گرفتار مقررات بین‌المللی می‌ساخت که به زیان منافع ملی بود. از آن بدتر، مصدق می‌بایستی این درایت را به خرج می‌داد که ملی کردن صنعت نفت، به شیوه‌ای که او اجرا کرد، علاوه بر سرشاخ کردن مستقیم منافع ملی ایران با منافع استعماری بریتانیا که رزم‌آرا پرهیز از آن را توصیه می‌کرد، مورد اعتراض گسترده دیگر راهیان نهضت ملی کردن و امضاکنندگان قانون ملی کردن نفت قرار گرفته و سبب بروز اختلافات داخلی گسترده و ریشه‌داری میان ملت‌سازان آن دوره خواهد شد که سرانجام به شکاف خانمان‌براندازی میان نیروهای ملی و میهنی کشور خواهد انجامید.

به هر حال، قانون ملی کردن با همه انتقادی که در شیوه اجرایش وجود دارد، توانست بریتانیا را از نظر سیاسی شکست دهد. شکستی که در نتیجه شعارپردازی‌های مصدقی سبب بالا گرفتن احساسات ناسیونالیستی ایرانی به سبک و سیاق فرهنگی شد که در سناریوی هنرمندانه «دایی جان ناپلئون» به خوبی تشریح گردید. به اضافه جلوه‌های چندش‌آور «شوونیستی» ناشی از آن که هنوز هم در بازتاب‌هایی مانند تلاش برای تغییر نام‌های جغرافیایی بین‌المللی مانند دریای خزر و شط العرب مشاهده می‌شود. ولی این‌گونه ملی کردن نفت نمی‌توانست برای منافع ملی ایران جز شکستی دلخراش به حسابی دیگر آید. در مقابل، حقایق تاریخی نشان می‌دهد که شعارپردازی‌های مصدق به آن بهای گزاف اقتصادی برای ایران، برای شخص مصدق این ارزش را داشت که در ایران و جهان به‌عنوان «قهرمان شکست

دهنده شیر پیر استعمال انگلیس» معرفی شود.

بریتانیا هم، اگرچه سرمست پیروزی اقتصادی، ظاهراً از این نمایش شکست سیاسی سخت عصبانی بود، کوشید تا به کمک امریکا جهان را وادار به تحریم نفت ایران نماید، ولی در همه مراحل با شکست مواجه شد. دادگاه‌های پراکنده در کشورهای مختلف به سود ایران رأی دادند. دادگاه بین‌الملل در همان آغاز کار به عدم صلاحیت خود در داوری نسبت به آن شکایت رأی داد و هرگز محاکمه‌ای را در اصل شکایت شرکت نفت ایران و انگلیس علیه دولت ایران آغاز نکرد که کسی بتواند در آن محاکمه قهرمان بازی در آورد، جز اینکه مصدق در توضیحی بر وضاحت بحث کرد که دادگاه بین‌الملل محل رسیدگی شکایت دولت‌ها از همدیگر است نه شکایت شرکت‌ها علیه دولت‌ها و براساس همین اصل بود که دادگاه به عدم صلاحیت خود در رسیدگی به آن شکایت رأی داد (International Court of Justice, 1952, 13). شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز براساس همان تصمیم دادگاه بین‌المللی، از تصویب تحریم‌های مورد نظر بریتانیا خودداری ورزید. با این حال مصدق همه تقاضای خرید نفت ملی شده ما از سوی کشورهای مختلف را مسکوت می‌گذاشت تا شیوع استنباط «تحریم» شدن نفت ایران به مظلوم‌نمایی‌های «شکست دهنده بریتانیا» و جاهت ملی دهد. افزون بر آن، مصدق با اخراج مدیران صنعتی شرکت ملی شده، خود را از توان تولید و توزیع و تصفیه نفت انداخت و می‌دانست که اگر از راه معجزه هم بتواند نفتی را تولید کند و به فروش رساند، باید نصف درآمدش را برای ابد به‌عنوان «غرامت ملی کردن» تحویل بریتانیا دهد. این وضعیت در آن دوران ضعف و شکنندگی کشور، شرایطی را پیش آورد که برای ایران راهی باقی نگذارد جز امضای قرارداد کنسرسیوم که نفت ملی شده داخلی ما را هم در اختیار امریکا و انگلیس گذاشت و به این ترتیب، با ملی کردن نفت به شیوه‌ای که مصدق اجر کرد، ایران همه‌چیزش را از دست داد، ولی ایشان به «قهرمان» مورد نظر تبدیل شد.

خوب به خاطر دارم در جلسه‌ای دانشگاهی، ولی غیرعلنی که آقای دکتر حبیب

لاجوردی از طرف تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، در حاشیه کنفرانسی ترتیب داد که انجمن مطالعات ایران معاصر به مدیریت دکتر عالیخانی، پروفیسور مک لاکلن<sup>۱</sup> و من، در فروردین ۱۹۹۰ درباره نفت ایران در دانشگاه لندن برگزار کرد، شادروان دکتر فؤاد روحانی، مشاور فنی - حقوقی مصدق که بعدها به دبیرکلی اوپک رسید، به‌عنوان شاهد عینی ماجراهای نفتی آن دوران صحبت می‌کرد. در آن جلسه، به تصدیق شادروانان دکتر محمد یگانه و مهندس فتح‌الله نفیسی، دو تن دیگر از مشاوران و برجستگان امور نفتی ایران که در جلسه حضور داشتند، تأیید نمود که در آخرین پیشنهاد راه‌حل بریتانیا که به «پیشنهاد مشترک» انگلیس و امریکا معروف است، به موضوع حقوق مورد ادعای ایران در سهام ۱۶ درصدی ما در شرکت‌های تابع به‌عنوان یک احتمال قابل بحث، اشارات غیرمستقیمی رفته است و ادامه داد «مع الوصف آقای نخست‌وزیر ما (مشاوران فنی و حقوقی) را خواست و گفت آقایان بروید و راه رد کردن این پیشنهاد را پیدا کنید و من این را «یک اشتباه بزرگ» می‌دانم. در آن جلسه و با شنیدن آن اقرار کم‌نظیر، نگارنده که از همه جوان‌تر و کم‌طاقت‌تر بود از ایشان پرسید: «شما چرا این حقیقت تلخ‌تر از زهر را برای چهل سال از ملت ایران پنهان داشته و اجازه دادید تحریف‌های تاریخی و انتقامجویی‌های قبیله‌ای ناشی از آن ما را گرفتار این فرهنگ سیاسی منحط کرده و به این روز نشانند؟» پاسخ ایشان این بود که: «کلت یا کالت»<sup>۲</sup> مصدق (مکتب قهرمان‌پرستی مصدقی) هنوز قوی‌تر از آن است که ما بتوانیم این حقایق را برملا کنیم و از گزند آنان در امان باشیم» و نگارنده نسبت به آن شخصیت بسیار ارزنده جسارت ورزیده و گفت: «البته در این فرهنگ سیاسی منحط ما هرکس به فکر خویش است و هیچ‌کس را باکی از به خطا رفتن آینده سیاسی مردمی نیست که «ملت» خوانده می‌شوند، ولی در اسارت انتقامجویی‌های شخصی و خانوادگی قهرمانان سر می‌کنند.»

درحالی که طرفداران مصدق، ملی کردن نفت به سبک و سیاقی که او به ثمر رساند

1. Professor Keith McLachlan

2. Cult

را یک «شاهکار ملی» خواندند، مخالفان او همان هنگام و بعدها این‌گونه ملی کردن را یک «خیانت علنی» قلمداد کردند. اما در کار تحقیقی علمی که من در اینجا پی گیر هستم، فقط می‌توانم به نظر متخصصان و کارشناسان بی‌طرف مسأله تکیه کنم و برداشت نهائیم را در پایان این نوشته تقدیم نمایم.

علاوه بر پژوهشگران برجسته در مطالعات تاریخی و اجتماعی که ملی کردن نفت به صورتی که مصدق مرتکب شد را خطا دانسته‌اند، کارشناسان برجسته امور نفتی تقریباً به اتفاق آرا ملی کردن نفت به سبک و سیاقی که مصدق انجام داد را یک اشتباه یا خطای اساسی قلمداد کرده‌اند. شادروان دکتر فواد روحانی در صفحه ۳۸۰ کتاب «زندگی سیاسی مصدق در نهضت ملی ایران» رد پیشنهاد مشترک امریکا و انگلیس برای حل بحران نفت توسط مصدق را یک «تأسف» قلمداد کرد (روحانی، ۱۳۸۱: ۳۸۰) و در جلسه یادشده در بالا «یک اشتباه بزرگ» دانست. دکتر محمدعلی موحد از پژوهشگران معتبر کشور که در این مورد مطالعات فراوانی دارد، در صفحه ۶۷۲ کتاب «خواب آشفته نفت» می‌گوید: به نظر می‌رسد که موضع منفی مصدق در برابر پیشنهاد تجدید نظر شده امریکا - بریتانیا اشتباه بود (موحد (ب)، ۱۳۸۵: ۶۷۲). دکتر پرویز مینا از مدیران حقوقی بلند پایه نفت ایران در صفحه ۳۴۲ کتاب «نگاهی به...» نوشته جلال متینی گفته است: «به عقیده من بزرگ‌ترین خطایی که دولت مصدق کرد همین «رد پیشنهاد مشترک» بود و...» (متینی، ۱۳۸۴: ۳۴۲).

### مصدق چه می‌خواست؟

اما چرا مصدق خواسته است به بهای چنان لطمه‌ای بزرگ به منافع ملی ایران، در برابر بریتانیا به یک پیروزی سیاسی دست یابد و به قهرمان ملی تبدیل شود؟ پاسخ به این پرسش بسیار دشوار است، چون مصدق هرگز کسی را به خلوت سرای آن سوی ظاهر خود راه نداد و هرگز حرف و سخنی را در تشریح خواست‌های حقیقی‌اش به میان نیاورد که بتواند پژوهندگان دیروز و امروز را مستقیماً به سوی درک نیات او هدایت

کند. آیا او می‌خواست سلطنت را به خود یا به خاندان قاجار برگرداند؟ آیا می‌خواست جمهوری مادام‌العمر خودش را درست کند؟ آیا هدفش فقط برچیدن سلطنت پهلوی بوده است، حال هرکس بخواهد به سلطنت یا ریاست‌جمهوری برسد؟ ایشان هیچ سخنی در هیچ‌یک از این موارد به میان نیاوده است و به‌رغم مخالفت شدیدش با انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی اول (در هماهنگی با سیاست‌های انگلیسی پیش‌بینی شده در قرارداد ۱۹۱۹ در حمایت از قاجار) و تلاش گسترده‌اش برای کودتای خزیده و اخراج پهلوی دوم (در هماهنگی با سیاست‌های انگلیسی تبعید پهلوی اول و مخالفت رسمی با سلطنت پهلوی دوم در حمایت از حمید میرزا قاجار)، سخنی درشت را (جز در محافل خصوصی) علیه آن پدر و پسر بر زبان جاری نساخت و حتی کلامی در پایان دادن قانونی به سلطنت آن پدر و پسر به میان نیاورد.

این پیشوای ناسیونالیزم ایرانی که مدعی داشتن درجه دکترا در حقوق از سویس بود و در کار ملی کردن نفت نا‌آشنایی و یا بی‌اعتنایی به اصول پیش‌پا افتاده حقوقی مربوط به آن کار را ثابت نمود، حتی یک صفحه مطلب در معرفی علمی ناسیونالیزم خود قلمی نکرد. ولی برخی قهرمان‌پرستان همچنان او را سمبل ملی‌گرایی و پیشوای ناسیونالیزم ایرانی می‌شناسند. از نظر شخصیت سیاسی، به باور نگارنده، مصدق شگفت‌آورترین پدیده در تاریخ سیاسی اخیر ایران بوده است که اجازه نمی‌داد هیچ‌کس، حتی نزدیک‌ترین کسان و یارانش از نیات و خواست‌های حقیقی‌ش سر در آورد. ادعاهای دموکراسی‌خواهی او در زمینه «شاه باید سلطنت بکند، نه حکومت» در عمل نشان داد که فقط برای موجه ساختن مخالفت او با انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی بود. چنان‌که ایشان حتی اشاره کوچکی به این مطالب دل‌انگیز در دوران دیکتاتوری بستگان قاجاریش نکرد و کوچک‌ترین اعتراضی از ایشان شنیده نشد نسبت به اعمال دهشت - انگیز برخی از قاجاریان مانند محمدعلی شاه تحت‌الحمایه روس (طبق قرارداد ۱۸۲۸ ترکمنچای) در تعطیل کردن اولین دوره مجلس شورای ملی و به توپ بستن مجلس، بلکه بارها و به کرات دموکراتیک بودن احمد شاه تحت‌الحمایه

انگلیس (براساس قرارداد ۱۹۱۹) را به رخ محمدرضا شاه پهلوی می‌کشید و بارها از احمد شاهی که علنا اعلام کرده بود «هویج کاشتن در فرانسه را بر پادشاهی در ایران ترجیح می‌نهد»، به‌عنوان «شاه وطن‌پرست و آزاده» یاد کرد. یا اینکه ایشان در همان مجلس شورای ملی که وارد شور درباره انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی توسط مجلس مؤسسان شده بود به‌عنوان مخالف داد سخن می‌داد، آنقدر صداقت و شهامت از خود نشان نداد که بگوید حال که «سلطنت» برای پهلوی می‌تواند آنقدر بد باشد، همان بهتر که به کلی بساطش برداشته شده و منحل گردد.

فراتر، مصدق ادعای «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» را هنگامی مطرح می‌کرد که شاه سلطنت‌کننده ترسو (به قول مصدقی‌ها) آنچنان از حکومت کردن بگریزید که جرات جلوگیری از انتخاب «دموکراتیک»! مصدق به نخست‌وزیری را نداشت و در برابر اشاراتی اندک به احتمال کودتا، پا به فرار گذاشت. بازهم جالب توجه است که مصدق در ادعای «شاه باید سلطنت بکند نه حکومت» گویا بر این گمان بوده است که «حکومت» کردن از حقوق نخست‌وزیر یا دولت‌ش است. والا، اگر او می‌دانست که حکومت در مشروطیت یا هر نظام پارلمانی دیگر، مال مردمی است که از طریق نمایندگان منتخب خود در پارلمان حکومت می‌کنند، قطعاً این مطالب را بر زبان نمی‌آورد و دست به اقداماتی ضد مشروطه همانند گرفتن اختیارات ویژه (حق تقنینیه) از مجلس نمی‌زد. به گفته دیگر، اگر آقای نخست‌وزیر باور می‌داشت که حکومت در مشروطیت یا هر دموکراسی پارلمانی دیگر با «مجلس شورا»ی منتخب مردم است و دولت در رأس قوه مجریه، فقط وظایف اجرایی تصمیمات مجلسین را دارد، در آن صورت می‌دانست که تعطیل کردن پارلمان به دلیل دوست نداشتن پارلمان فقط یک کودتا برای براندازی نظام حکومتی وقت شمرده می‌شود و هیچ توجیهی را بر نمی‌تابد. با همه این احوال، من بر این گمان هستم که پاسخ این پرسش که با آن‌گونه ملی کردن نفت، مصدق چه اهدافی را در سر داشت، می‌تواند در مطالعه دقیق اسناد مربوط به اقدامات بعدی او، در قیاس مفاهیم علمی سیاست جست‌وجو کرد. چنین مطالعه‌ای

به ما می‌گوید مصدق با ادعای شکست سیاسی «انگلیس» می‌خواست به وجیه المله‌ای کم‌نظیر یا «قهرمان ملی» بزرگی تبدیل شود که به او امکان ایجاد رعب برای اختناق همه رقیبان و منتقدانش را داده و در اقدامات بعدی کاملاً موفقش دارد. چنان‌که همین طور هم شد و روشنفکران سستی این‌گونه ملی‌کننده نفت را در مقام یک «قهرمان ملی» بی‌همتا قرار دادند که به خود حق داد مجموعه قانون اساسی مشروطیت (اصل و متمم‌ها) را لگد مال کرده و قوای سه‌گانه مشروطیت را سرنگون سازد. اقداماتی که در قاموس سیاسی هر ملتی «کودتا» شمرده می‌شود و ما برای آشنایی با این حقیقت، نیازمند دانستن معنی علمی این اصطلاح فرانسوی هستیم که در همه زبان‌های دنیا جاری است: «کودتا»<sup>۱</sup> ترکیبی است از دو واژه فرانسوی «کو»<sup>۲</sup> به معنی سرنگون کردن، و «اتا»<sup>۳</sup> به معنی کشور یا نظام حکومتی که تلفظ انگلیسی آن «استیت»<sup>۴</sup> است. به این ترتیب، «کودتا» اصطلاحی فرانسوی است که در همه زبان‌های دنیا به همان شکل و مفهوم موجود در زبان فرانسه جاری است. به معنی وارد کردن ضربه (ناگهانی یا سینه خیز) برای سرنگون کردن «نظام حکومتی» کشور از راه خنثی کردن ارکان حکومت (که «دولت» در رأس قوه مجریه یکی از ارکان نظام حکومتی شمرده می‌شود)، با یا بدون استفاده از مقداری از قوه قهریه (نیروی نظامی) که جنبه‌ای کاملاً غیرقانونی دارد، چون قانون اساسی کشور را که مشروعیت‌دهنده نظام حکومتی است، سرنگون می‌سازد. البته اگر کودتا موفق شود، به حکم «حق از آن فاتحان است»، کودتا و حکومت برآمده از آن را بانوشتن قانون اساسی خود مشروع می‌سازد، یا قانون اساسی موجود را براساس ایده‌هایی که منجر به کودتا شده است، اصلاح می‌کند و به خود در کشور مشروعیت می‌بخشد، مانند کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹. البته درباره رویداد ۳ اسفند ۱۲۹۹ باید توضیح داده شود که اگرچه خود رضا خان (بعدا رضا شاه) بیش از هرکسی با سربلندی از واژه

- 
1. Coup d'etat
  2. coup
  3. état
  4. State

«کودتا» استفاده می‌کرد، آن اقدام حرکتی ضربتی بود برای به‌دست گرفتن دولت یا قوه اجرایی کشور، نه سرنگون کردن نظام حکومتی و قانون اساسی کشور و به همین دلیل شامل تعاریف علمی کودتا نمی‌شود و هستند برخی از ناظران که آن حرکت را کودتا نمی‌دانند.

ارکان حکومت که براساس قانون اساسی ناقص و نارسای مشروطه پادشاهی در زمان نخست‌وزیری مصدق همچنان واجب‌الاطاعه بود، عبارت بودند از: قوای مقننه، قضاییه و مجریه و تبصره‌ای در مورد ارتش به‌عنوان رکن چهارم به ریاست و فرماندهی کل «رئیس کشور»<sup>۱</sup>. با در نظر داشتن این تعریف علمی، خوب است بینیم اقداماتی که آقای مصدق از مرداد ۱۳۳۱ تا مرداد ۱۳۳۲ مرتکب شد، قانونی بود، یا کودتای ضد قانون اساسی:

- ایشان پس از ملی کردن نفت به آن سبک و سیاق ویژه خود و تبدیل شدن به «قهرمان شکست دهنده انگلیس»، در اندیشه گرفتن اختیارات ویژه (حق تقنینیه) از مجلس شورا، دست به اقدامات گسترده‌ای زد و این‌گونه بود که پا در مسیر حکومت کردن براساس تصویب‌نامه<sup>۲</sup> گذاشت که با هر اندیشه و عمل دموکراسی پارلمانی در تضاد مطلق است.

- بلافاصله پس از طرح تقاضای اختیارات ویژه از مجلس شورای ملی در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۳۱، مصدق به اتکای آن و به بهانه در اختیار داشتن وزارت دفاع (جنگ)، در عمل فرماندهی ارتش را به اختیار خود گرفت که براساس نص صریح قانون اساسی از اختیارات ویژه رئیس حکومت بود و نمی‌توانست به نخست‌وزیر کشور به بهانه وزارت دفاع یا هر بهانه دیگری، منتقل شود. وزارت دفاع یک پست اداری بوده است، نه یک پست فرماندهی. ولی آقای مصدق و یاران استدلال کردند که رضا خان (پهلوی) در دوران نخست‌وزیری خود در مقام وزارت جنگ، فرماندهی کل قوا را به اختیار گرفته بود. این استدلال به هیچ‌وجه پذیرفتنی نیست چون: رضا خان میرپنج یک

---

1. Head of State  
2. Rule by Decree

فرمانده نظامی بود که در نتیجه کودتای نظامی سرانجام دولت تشکیل داده بود، درحالی که با دریافت کردن عنوان «سردار سپه» شغل اصلی خود که همان فرماندهی نظامی بود را ابقا نمود. به همین دلیل او می‌توانست در دولت کودتا، بدون داشتن وزارت جنگ هم شغل فرماندهی نظامی خود را ادامه دهد. با این حال، او هرگز قانون اساسی را که فرماندهی تشریفاتی کل قوا را در اختیار احمد شاه قاجار می‌شناخت، زیر پا گذاشت. ولی مصدق، نخست‌وزیر غیرنظامی، نه تنها دست به این کار زد، بلکه سرتیپ تقی ریاحی را به ریاست ستاد ارتشی یاغی منصوب کرد و بخشی از واحدهای قانون شکن ارتش ملی کشور را که به حزب توده متمایل بودند، به کنترل مستقیم خود در آورد و از آنان برای مقابله با ابلاغ کنندگان حکم عزل خود و تعقیب و بازداشت جمع بزرگی از مخالفان و منتقدان خود استفاده نمود که می‌تواند به حساب «استفاده از مقداری قوای قهریه» در امر کودتا گذاشته شود. سرتیپ تقی ریاحی در مقام ریاست ستاد فرماندهی ارتش مصدق، با آن قانون شکنی حیرت‌انگیز خود، سبب بروز شکاف خطرناکی در ارتش کشور شد که در صورت ادامه برای مدتی بعد از مرداد ۳۲، می‌توانست به جنگ داخلی خانمان‌براندازی در کشور منجر شود.

- در تاریخ ۱۸ آبان ۱۳۳۱ مصدق به اتکای اختیارات ویژه، عالی‌ترین مرجع قضایی کشور را تعطیل کرد و قوه قضاییه را سر برید. وی برای این کار از قبل از عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری خود کتبا خواست که دیوان عالی کشور را تعطیل کند، درحالی که وزارت دادگستری «قوه قضاییه» کشور نبوده و وزیر دادگستری که نماینده قوه مجریه در قوه قضاییه بود و وظایف قانونی محدود بود به رسیدگی به امور اداری و مالی وزارت دادگستری، به موجب اصل تفکیک قوا در قانون اساسی کشور، حق دخل و تصرف در سازمان قضایی کشور را نداشت. وزیر دادگستری مصدق، به موجب نامه کتبی او در مقام دارنده اختیارات ویژه از مجلس، قضات دیوان عالی و جمع دیگری از قضات عالی‌رتبه کشور را مرخص کرد و دیوان عالی کشور را منحل نمود.

- در تاریخ ۱ آبان ۱۳۳۲ مصدق مجلس شورای ملی را وادار کرد دوره تقنینیه

مجلس سنا را به دو سال تقلیل دهد و مجلس موجود را تعطیل کرده و نمایندگان آن را که نیمی از منتخبین مردم بودند، از سنا اخراج کرده و به اعلام جرم آنان وقعی ننهاد، و این‌گونه بود که اولین ضربه در راه سرنگون کردن قوه مقننه وارد شد.

- در تاریخ ۱۹ تیر ۱۳۳۲ مصدق اعلام کرد که چون مجلس شورای ملی به دولت توهین کرد، دولت ناچار است درباره انحلال مجلس به رفراندوم متوسل شود.

- در تاریخ ۹ تیرماه ۱۳۳۲ آیت‌الله کاشانی، رئیس پیشین مجلس شورای ملی طی اطلاعیه‌ای رسمی تعطیل کردن مجلس نمایندگان ملت را یاغی گری نسبت به مشروطیت دانسته و مصدق را از این فکر بر حذر داشت.

- در تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۳۲ مصدق اعلام کرد که برای انحلال مجلس شورای ملی به رفراندوم متوسل خواهد شد. این رفراندوم بدون تصویب قانونی مجلس یا کمیسیون‌هایی از مجلس و یا بی‌بهره از هرگونه تأیید قانونی ملت و کاملاً خودسرانه صورت گرفت، درحالی‌که یاران برجسته و بلندمقامش مانند دکتر غلامحسین صدیقی، نایب نخست‌وزیر، مکرر از او خواستند که دست به آن کار نزند. ایشان در نوشته‌ای که در مجله فصل کتاب (صدیقی (الف)، ۱۳۷۰: ۳۰۹) منعکس شد، چنین می‌نویسد:

من با رفراندومی که دولت برای انحلال مجلس انجام دهد، انحلالی که با تقایص قانون اساسی و به حکم سوابق در تاریخ مشروطیت خواه ناخواه همگام نبودن مجلس عملاً، به حق یا ناحق، به شاه در عزل و نصب نخست‌وزیر، بنا بر میل شخصی یا ضرورت واقعی، ناچار، امکان عمل می‌داد، مخالف بودم.

- در تاریخ ۸ مرداد ۱۳۳۲ جمعی از نمایندگان مجلس «رفراندوم» مصدق را غیرقانونی خوانده و علیه این اقدام او اعلام جرم نمودند.

- باید در نتیجه آشنایی با «غیر قانونی» بودن این اقدام بوده باشد که مصدق در تاریخ ۲۳ و ۲۴ مرداد کتبا از رئیس کشور خواست تا به اتکای آن رفراندوم، فرمان انحلال مجلس را صادر کند، باشد که این‌گونه انحلال مجلس صورتی قانونی پیدا کند.

ولی شاه به اتکای غیرقانونی بودن آن رفراندوم، زیر بار نرفت و طرف کینه او قرار گرفت و از آن تاریخ همه کشمکش‌های سیاسی مصدق با دیگران، علیه شاه ترسو (به قول مصدقی‌ها) تغییر جهت داد و علیه پهلوی دوم متمرکز شد.

- باید در نتیجه آشنایی مصدق با «کودتا» بودن اقداماتش بوده باشد که از بیم عواقب نظامی آن، دستور داده بود تا نگهداری امنیتی کاخ‌های پادشاهی به حداقل رسیده و در عوض، نگهداری نظامی نخست‌وزیری و محل اقامت ایشان تا چند برابر بیشتر شود. وی دستور داد تا رئیس ستاد ارتش او شمار بزرگی از مخالفانش در مطبوعات و مجلس و دولت و خارج از دولت را بازداشت کرده و شمار بزرگی از آنان، مانند سرلشکر فضل‌الله زاهدی را متواری نماید. ارتش مصدق و سرتیپ ریاحی مبلغ صد هزار تومان را به‌عنوان جایزه برای یافتن و تحویل دادن سرلشکر زاهدی اعلام نمود.

- در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ رئیس کشور (شاه) که به‌دلیل تبعید شدن برخی از بستگان نزدیکش و تقلیل به حداقل نگهداری نظامی کاخ‌ها در قیاس رفتار تهدیدآمیز عوامل حزب توده در ائتلاف با یاران مصدق، به‌ویژه حسین فاطمی، خصومت‌ها را خارج از حدود متعارف می‌دید، و درست یا غلط، در راستای «کودتا»یی قریب‌الوقوع از طرف ارتش مصدق علیه نظام حکومتی تشخیص داد، کشور را ترک کرد.

- با مایوس شدن از صدور فرمان انحلال مجلس از سوی شاه، مصدق در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ رأساً وارد کار شد و به استناد رفراندوم خود، مجلس شورای ملی کشور را که نماد دموکراسی و عالی‌ترین مرجع حکومت مردم در نظام مشروطه است، تعطیل کرد.

- با تعطیل کردن مجلس شورای ملی که تنها مرجع مشروعیت‌دهنده دولت است، مصدق مشروعیت پارلمانی دولت خود را هم نابود کرد و قوه مجریه را نیز از مشروعیت قانونی انداخت و کودتای خزنده خود را تکمیل نمود.

- در ساعت یک بعد از نیمه شب همان تاریخ حکم عزل مصدق از نخست‌وزیری که پیش از ترک کشور از سوی شاه صادر شده بود، به وی ابلاغ گردید و به شرح زیر

به امضای وی رسیده و پذیرفته شد:

ساعت یک بعد از نصفه شب ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲

دستخط مبارک به این جانب رسید - دکتر محمد مصدق<sup>۱</sup>

برای فرزندان ایران واجب است که بدانند از دید قانون پشت پا زدن به حکم عزل پس از پذیرفتن آن، دولت معزول را به «دولت یاغی» تبدیل می‌کند که قانون شکنی بزرگ‌تری شمرده می‌شود نسبت به همه قانون شکنی‌های دیگر. همچنین، برای فرزندان ایران ضروری است که بدانند غیراز اقدام محمدعلی شاه قاجار که به کمک افسران روسی مجلس شورای ملی ایران را به توپ بسته و منحل کرد، هیچ‌کس در هیچ جای دنیا و در هیچ زمانی از تاریخ دست به چنین اقدامی نیازیده و در عین حال، خود را قهرمان «دموکراسی» و «ناسیونالیزم» همان کشور معرفی نکرد. حتی رضا خان به قول بی‌بی سی «چکمه پوش و قلدر» و به قول مصدقی‌ها «دیکتاتور شلاق به دست» در ایران، در جریان کودتای نظامی و یا بعد از آن، به خود اجازه چنین برخوردی را نسبت به رأی مردم و منتخبین آنان در خانه ملت نداد و دست کم صورت ظاهری را در حرمت به مجلس شورای ملی حفظ می‌کرد. همچنین شایان توجه است که غیرقانونی بودن این اقدام از نظر یاران نزدیک مصدق دور نبود چنانکه دکتر صدیقی در این باره اشارات نه چندان صریحی دارد، در پاسخ به پرسش‌های دکتر همایون کاتوزیان که در مجله فصل کتاب (صدیقی، همان، ۳۱۲)، منتشر شد:

پیشوای فقید فرمود... من مجلس را منحل می‌کنم. گفتم چطور؟ گفتند با فرماندوم. من گفتم جناب آقای... اگر پس از انحلال مجلس، شاه نخست‌وزیر دیگری انتخاب کند چه می‌کنید؟ فرمود شاه جرات این کار را ندارد...

شایان توجه است که وقتی صدیقی در بحث با مصدق اشاره به امکان انتخاب

۱. برای اصل این دست خط نگاه کنید به: کاشانی، دکتر سید محمود، «مداخله انگلستان و امریکا برای براندازی نهضت ملی ایران»، فصلنامه سیاست: مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۳۷، شماره ۱، بهار ۱۳۸۶، ص ۴۷.

نخست‌وزیر دیگر از جانب شاه در غیاب مجلس شورای ملی می‌کند، طبیعتاً قانونی بودن این احتمال را در نظر دارد و مصدق هم این احتمال قانونی را رد نمی‌کند، بلکه می‌گوید «شاه جرات این کار را ندارد.» نه اینکه قانون به شاه اجازه این کار را نمی‌دهد. - حکم عزل مصدق در نیمه شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ پذیرفته شد، ولی از دید یاران نزدیک نخست‌وزیر پنهان ماند، باشد که حکومت یاغی که درست شده بود، چند صباحی ادامه یابد. فراتر، نخست‌وزیر معزول، به‌رغم امضای رسید دریافت حکم که به معنی پذیرفتن آن است، عزل قانونی خود را «کودتا» خواند و آورندگان حکم را، به‌عنوان عوامل کودتا، روانه زندان کرد، بی‌اعتنا به این حقیقت که همان اقدام بخشی از «کودتا»ی خود او شمرده می‌شد. ایشان حتی توجه نکرد که «کودتا» مانند هر واژه علمی دیگر بازگوینده معنی و مفهوم ویژه‌ای است و هر براندازی را کودتا نمی‌توان خواند، مگر در برخوردی کنایه‌آمیز و شاعرانه با مسائل جدی، چنان‌که افراد معمولی در گفت‌وگوهای معمولی، برای مثال «زیر آب زدن یکدیگر در کاری یا اداره‌ای» را به کنایه «کودتا» می‌خوانند.

در رابطه با کار مصدق در پنهان کردن حکم عزل خود، خوب است بدانیم که در صفحه ۶۲۹ و ۶۳۰ کتاب «مصدق در محکمه نظامی» آمده است که دکتر غلامحسین صدیقی، نایب نخست‌وزیر و وزیر کشور اظهار داشت:

از دست خط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به هیچ‌وجه اطلاع نداشتم و در هیأت دولت هم دست خط اعلیحضرت همایونی مطرح نشد (صدیقی(ب)، ۱۳۷۸: ۶۲۹-۶۳۰).

نکته مهم دیگر اینکه مصدق گویا پیش‌بینی نمی‌کرد که کودتایی نابخردانه که به ثمر نرسد، سبب می‌شود تا سلطنت در دموکراسی نیم بند آن روز، به هنگام بازگشت شاه به قدرت، تبدیل به حکومت اقتدار<sup>۱</sup> در بیست و پنج سال بعدی شده و این امر روند نوین «ملت‌سازی» را دچار دست اندازهای تازه‌ای می‌سازد.

## 1. Authoritarianism

## نقش بریتانیا و امریکا در آن معرکه

نکته بسیار مهمی که نمی‌تواند در این ماجراها نادیده انگاشته شود همانا دشمنی‌های دولت بریتانیای ظاهرا شکست خورده از مصدق بود که سخت در پی تلافی می‌کوشید دولت او را سرنگون سازد، ولی در دنیای پس از جنگ جهان گیر دوم، دیگر توان و امکان دخالت مستقیم در امور داخلی ایران به سبک و سیاق دوران استعمار را نداشت. به این دلیل، وینستون چرچیل<sup>۱</sup> - نخست‌وزیر و رهبر جنگی بریتانیا - که از آغاز روی کار آمدن پهلوی در ایران و آغاز سرکشی‌های ایرانیان در برابر امیال و منافع استعماری بریتانیا که آخرین مراحل آن نجات خوزستان و ملی کردن نفت بود، بی‌پرده نسبت به ایران و ایرانی دشمنی می‌ورزید، دست به دامان ایالات متحده شد تا در انتقامجویی وی علیه ایران و ایرانی شرکت کرده و در زیر و رو کردن نظام حکومتی ایران یاری رسان باشد. ولی دولت حزب دموکرات که همیشه حامی و پشتیبان مصدق و مصدقی‌ها در ایران بوده و هنوز هم هست، واکنشی مثبت به خواست‌های چرچیل نشان نمی‌داد. هنگامی که دولت جمهوری خواه در سال ۱۹۵۳ به ریاست جمهوری ژنرال آیزنهاور<sup>۲</sup> به قدرت رسید، سازمان سیا<sup>۳</sup> که از قبل نگران تلاش‌های حزب توده در اتحادی نانوخته با مصدق و یاران بود، سرگرم تهیه طرحی بود برای مقابله با آن وضع که طرح آژاکس<sup>۴</sup> نامیده می‌شد. عنوان رسمی این طرح «سرنگون کردن نخست‌وزیر ایران، مصدق» (نوامبر ۱۹۵۲ - اوت ۱۹۵۳)<sup>۵</sup> - بود، ولی عوامل سیا به شیوه عامیانه از آن به‌عنوان «طرح کودتا» یاد می‌کردند.

در اینجا ضرورت به تأکید دارد که مداخله بیگانه در امور داخلی کشور ما در آن تاریخ، تحت عنوان «کودتا» یا هر عنوان دیگری محکوم است و به همین دلیل خانم

1. Churchill Winston
2. Eisenhower Dwight
3. CIA
4. Operation Ajax
5. Overthrow of Premier Mossadeq of Iran (November 1952 – August 1953)

مادلین آلبرایت<sup>۱</sup> وزیر خارجه امریکا در دولت دموکرات در سال ۲۰۰۰ آن اقدام را «نادرست» خواند ولی مصدق پرستان نام «عذرخواهی» ایالات متحده را بر گفته او گذاشتند، غافل از اینکه «عذرخواهی» مرحله‌ای بسیار حساس و حساب شده در روابط بین‌الملل است و مستلزم تعهد پرداخت‌های بزرگ به عنوان غرامت، درحالی‌که وزیر خارجه دولت دموکرات بیل کلینتن<sup>۲</sup> با طرح آن مطالب فقط خواسته است که سیاست خارجی دولت‌های حزب جمهوری خواه را «ضد دموکراسی» قلمداد کرده و حزب رقیب را در دیده رأی دهندگان امریکایی محکوم کند. به هر حال، استفاده از عنوان «کودتا» در این برخورد، استفاده‌ای دیمی (غیر علمی) بود که متأسفانه از آن تاریخ به بعد در بحث‌های عامیانه به همان صورت استفاده شد و استنباط «کودتا» بودن حرکت‌های روز ۲۸ مرداد را نزد همگان، از مأموران اطلاعاتی امریکایی - انگلیسی گرفته تا استادان دانشگاهی ایرانی متداول نمود. استفاده غیرعلمی از واژگان علمی در همه جوامع جاری است، ولی نه به اندازه آنچه در کشور ما که هیچ‌یک از واژگان و مفاهیم علمی حتی در دانشگاه‌های ما تبیین و تشریح نمی‌شود. برای مثال، در ایران دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ که دوران پدیده «ولیعهد» برای سلطنت بود، پدران میانسال به کنایه از عنوان «ولیعهد» خود در اشاره به فرزندان ذکور اولشان استفاده می‌کردند، قطعاً با آگاهی از اینکه این استفاده یک استفاده کنایه‌آمیز از آن عنوان بوده است نه بیان واقعیت. در ایالات متحده امریکا و اروپا هم هرگاه همکاران رقیب در تشکیلاتی توانستند یکدیگر را از شغل و مقامی سرنگون کنند، می‌گویند علیه آن فرد کودتا کرده‌اند. ولی آنان این استفاده کنایه‌آمیز از «کودتا» را بیان واقعیت نمی‌پندارند و خود و دیگران را به اشتباه نمی‌اندازند. اما در ایرانی که این دقت‌های علمی در استفاده از مفاهیم و واژگان علمی وجود ندارد، رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به گونه‌ای جدی و رسمی «کودتا» با تعاریف علمی آن فرض شده است، بی‌آنکه توجه شود آقای مصدق رئیس نظام حکومتی، یا «اتا» نبود که علیه‌اش «کو» صورت گیرد. او نخست‌وزیر معزولی بود

- 
1. Madeleine Albright
  2. Bill Clinton

که چند روزی را به گونه‌ای غیرقانونی به حیات باقیمانده دولتش ادامه داد. کودتای واقعی را نخست‌وزیر وقت، آقای مصدق مرتکب شد که با تعطیل کردن همه ارکان نظام حکومتی وقت، و در رأس همه آنها، با انحلال مجلس شورای ملی، عالی‌ترین مرجع حکومت مردمی را در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ واژگون نمود.

از سوی دیگر، منطق حکم می‌کند ریاست عالی یک نظام حکومتی «اتا» نمی‌تواند علیه خود مرتکب کودتا شود. به همین دلیل، شایان توجه است که سند شماره ۳۴۵ (از مکاتبات دیپلماتیک دولت امریکا مورخ ۲۵ مرداد ۱۳۳۲) از قول سفیر امریکا در بغداد اشاره دارد که شاه ایده «کودتا» علیه نظام حکومتی را مسخره دانسته و گفته است آنچه (در تهران) اتفاق افتاد در حقیقت ضد کودتا بود. دونالد ویلبر<sup>۱</sup> - عضو برجسته سازمان سیا در تدوین طرح آژاکس - در گزارشی که از «طرح سرنگون ساختن دولت مصدق» دارد و مهم‌ترین، گویاترین و صریح‌ترین سند رسمی (دولتی) درباره آن عملیات شمرده می‌شود، نه از کودتا، بلکه از «سرنگون کردن» نخست‌وزیر مصدق در ایران سخن به میان می‌آورد. حتی مأمور عملیاتی آن طرح در تهران - یعنی کرmit روزولت<sup>۲</sup> - که به شهادت همسرش در خاطره نویسی‌های خود در کهنسالی سخت دچار مشکل خود بزرگ بینی شده و از نقش «بزرگ» خود در «کودتا»ی مرداد ۱۳۳۲ داد سخن داده است، کتاب خاطرات خود درباره آن رویدادها را به درستی «ضد کودتا»<sup>۳</sup> (Roosevelt, 1979) عنوان داده است. نوشته‌های رسمی و مستند ویلبر ابتدا به صورت کتابی زیر عنوان «سرنگون کردن مصدق، نخست‌وزیر ایران» در ماه مارس ۱۹۵۴ توسط سی‌آی‌ای منتشر شد. بعدها، زیر عنوان مصدق، «نخست‌وزیر ایران» در ماه مارس ۱۹۵۴ توسط سی‌آی‌ای منتشر شد. بعدها، در تاریخ ۱۶ آوریل ۲۰۰۰ یک گزارش ۸۰ صفحه‌ای از خلاصه آن کتاب در نیویورک تایمز انتشار یافت که در آن به تفصیل درباره نارسایی و ناکارآمدی اجرای آن طرح سخن رفته و رسماً و کتبا اقرار می‌شود که شاه تا آخرین

1. Donald Wilber
2. Kermit Roosevelt
3. Countercoup

لحظه با هرگونه کودتا برای سرنگون کردن مصدق مخالف بود (Wilber, 1953). در همین رابطه، دکتر محمدعلی موحد که تحقیقات خوبی را درباره مسأله ملی کردن نفت و حوادث مرداد ۱۳۳۲ در ایران انتشار داده است، به اتکای اسناد دولتی امریکا، بی‌پرده تأیید می‌کند که «شاه، حتی در آن ایام که تیرگی روابط او و مصدق به بالاترین درجه رسیده بود، با روی کار آوردن زاهدی از راه کودتای نظامی مخالفت می‌نمود.» (موحد ب)، همان). شایان توجه است که سپهبد زاهدی هم به اعتبار اسناد و شهادت‌های یاد شده، تا آخرین لحظات از سرهنگ نصیری می‌خواست که ابلاغ فرمان عزل مصدق به هیچ‌وجه نباید به صورتی باشد که جنبه کودتا را به خود گیرد. به همین دلیل است که همه اسناد مکتوب و شهادت‌های دست‌اندرکاران، تأیید دارند که سرهنگ نصیری و همراهانش از گارد شاهنشاهی، در اقدامی مسالمت‌آمیز، فرمان عزل مصدق را با همکاری نظامیان از ارتش انشعابی مصدق به ریاست ستادی سرتیپ ریاحی که حافظ محل اقامت وی بودند، به مصدق ابلاغ کردند، ولی به دستور ایشان، در ادامه کودتای خزنده اش، بازداشت شده و به زندان افتادند.

اسناد دولتی آمریکا مکرر سخن از آن دارند که شاه از هرگونه اقدام کودتا مانند علیه مصدق و دولتش پرهیز داشت. سند شماره ۳۰۳ مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۵۳ برابر با ۴ اسفند ۱۳۳۱ از سری اسناد یادشده برای مثال، می‌گوید: شاه دیروز عصر اظهار داشت که هنوز با نخست‌وزیری زاهدی مخالف است (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۸-۹۴۷). یا اینکه سند شماره ۳۲۹ مورخ ۳۰ می ۱۹۵۳ برابر با ۹ خرداد ۱۳۵۲، تصریح دارد که شاه برای نخست‌وزیری سپهبد زاهدی سه شرط تعیین کرده بود. شرط نخست اینکه او باید از راه‌های قانونی و پارلمانی به قدرت رسیده و دولت را تشکیل دهد (همان: ۱۶-۱۰۱۵).

### اما شایعه‌پردازان حرفه‌ای با این حقایق مستند و متقن چه کردند؟

شرح این رویدادها از آن تاریخ وارونه تحویل جامعه سیاسی و دانشگاهی ایرانی شد، در شرایطی که هیچ‌کس را حتی یارای تکذیب دروغ‌پردازی‌ها نبود، مبادا دچار انگ

آماده و زیاد استفاده شده «طرفداری از رژیم» یا «نوکری انگلیس» شود. تاکتیک ترور شخصیت منتقدین به اتهام «مزدوری رژیم» یا طرفداری از «سیاست‌های انگلیسی» جلوی هرگونه انتقاد نسبت به اقدامات پرسش برانگیز مصدق بین سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ را گرفت و از انتقادی مؤثر نسبت به اقدامات ایران برانداز یارانش در هیجان آفرینی ناشی از وارونه‌نویسی تاریخ در دوران پس از رویدادهای مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ جلوگیری کرد. در چنان محیطی خفقان آور که درست شده بود، این‌گونه وانمود گردید که ماجراهای مرداد ۱۳۳۲ حاصل اختلافات واقعی و مشروع سران سیاسی کشور نبود، بلکه ناشی از دشمنی‌های ایدئولوژیک امریکا و انگلیس با «ناسیونالیسم» و دموکراسی‌خواهی مصدقی بوده و سران سیاسی کشور که با خودسری‌های مصدق مخالفت داشتند، همه نوکر و مزد بگیر «انگلیس» و پادوهای «کودتای سیاه امریکایی» بودند. هنگامی دورنمای شتر گاو پلنگ شده این حقایق بهتر شناخته می‌شود که توجه کنیم کار این وارونه‌نویسی تاریخ تا آن اندازه بالا می‌گیرد که بی‌بی‌سی<sup>۱</sup> (رادیو و تلویزیون‌های اصلی بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا) بیش از هر رسانه دیگری در جهان این جنبه خاص از وارونه‌سازی حقایق تاریخی ایران مرداد ۱۳۳۲ را تبلیغ کرده و می‌کند. گل سر سبد ده‌ها و صدها برنامه به اصطلاح مستند تهیه و انتشار یافته در راستای این وارونه‌سازی تاریخی توسط بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا، برنامه مفصلی بوده است که از سوی تلویزیون بی‌بی‌سی دو، زیر عنوان «پایان امپراتوری»<sup>۲</sup> تهیه شده و تاکنون صدها بار از همان شبکه و شبکه‌های دیگر بی‌بی‌سی و دیگران پخش شده است (BBC 2 Television, Anatomy of a coup d'etat, in the series 'End of Empire').

همراه این وارونه‌نویسی، دروغ‌پردازی و تزویر و عوام‌فریبی حمایت شده از سوی وابستگان حزب دموکرات امریکا و تصمیم‌گیران سیاسی بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا که توأم با خشونت و انتقام‌جویی‌های خانمان‌برانداز به خورد نسل‌های ایرانی داده شد و این فرهنگ سیاسی منحنط «سیاه» و «سفید» دیدن مسائل و قانون‌گریزی و

1. BBC
2. End of Empire

مسئولیت‌ستیزی ابدی نصیب ما فرزندان ایران گردید که در آن: سیاست به معنی «دروغ» گفتن برای فریفتن «عوام» است. در این وارونه‌نویسی تاریخ، در بزرگ جلوه دادن نقش «کودتای سیاه امریکایی» تا آن اندازه اغراق شد که گاه حتی به‌صورت سناریویی درآمد متکی بر باور دینی یهودی «آرماگدون»<sup>۱</sup> – نبرد سپاه شیطان برای رساندن بشریت به «آخر زمان» – چیزی شبیه ظهور خر دجال در اسلام – درآمد و این آرماگدون امریکایی زندگی سیاسی جهان بشری را دگرگون کرده و صهیونیزم را نه تنها بر ایران، که بر نسل بشر مسلط ساخته است.

جبهه ملی و همه شعبات و منشعباتش که در شایعه‌پردازی برای ترور شخصیت رقیبان و مخالفان مصدق، مهارت لازم را از یاران خود در حزب توده و همه شعبات و منشعباتش کسب کرده بودند، نقش اختلافات کاملاً بر حق داخلی را در مورد چگونگی ملی کردن نفت و خنثی نکردن ارکان حکومت، به‌طورکلی تحت‌الشعاع سناریوی «توطئه کودتای امریکایی» خود قرار دادند و همه رقیبان و مخالفان مصدق را مزد بگیر شرکت نفت و یا نوکر امریکا و انگلیس قلمداد کردند. شاه در این توطئه‌های ترور شخصیت تبدیل به یک آدمک مصنوعی خائن بالفطره شد که خداوند او را فقط برای نوکری امریکا و انگلیس خلق کرده بود: کار انگ زدن به آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، رئیس وقت مجلس شورای ملی در مرداد ۱۳۳۲، تا آنجا بالا گرفت که نه تنها آن روحانی میهن دوست و دانا «مزدور» انگلیس قلمداد شد که شایع کردند زیر ریش هر روحانی را که بازرسی کنید نوشته است «ساخت انگلیس» و این جسارت ناجوانمردانه را تا شب انقلاب اسلامی ادامه دادند. در فردای انقلاب یادشده این شعارهای چندش‌آور فقط به این دلیل متوقف شد که آقایان بر این گمان شدند که ادامه آن زشت‌کاری‌ها می‌توانست فرصت رخنه کردن در نظام جدید را از آنان بگیرد. سرلشکر وطن‌پرست فضل‌الله زاهدی به نوکر خارجی مبدل شد. سیاستمدار وطن دوست، قوام السلطنه و برخی از یاران مصدق که به طور موقت یا برای همیشه از او روی برتافتند

مانند خلیل ملکی، حسین مکی، مظفر بقایی و ده‌ها تن دیگر، بی‌مهابا خائن قلمداد شدند. آنان حتی از تهمت‌های ناجوانمردانه علیه سیاستمدار برجسته دیگر، دکتر علی امینی، از بستگان مصدق که در آن ماجراها فقط از او انتقاد می‌کرد، خودداری نورزیدند. آنان دروغ‌گویی و تحریف تاریخ را حتی در ویکی‌پدیای آیت‌الله کاشانی (دانشنامه اینترنتی بی‌طرف در گوگل امریکایی) منعکس کرده و نوشتند که ایشان پس از مرداد ۱۳۳۲ نسبت به اعمال خود علیه مصدق «توبه» کردند. در همان دانشنامه بی‌طرف این شایعه‌پردازان دکتر غلامحسین صدیقی، آن فرزند صدیق وطن را که وفاداریش به مصدق تا آخرین لحظات، به‌رغم انتقادات اساسی نسبت به او، ناشی از پایمردی در «عهد» همکاری با دولتی بود که ظاهراً متعهد به مدیریت دموکراتیک امور و خدمت به منافع ملی وطن بود، نوکر بی‌اختیار و پادوی سیاسی مصدق قلمداد کرده و به دروغ نوشتند که او دعوت شاه در سال ۱۳۵۷ برای تشکیل دولت را رد کرد و از شاه خواست که از ایران خارج شود، یعنی دروغی شاخدار که حقیقت را به توان ۱۸۰ درجه وارونه می‌کند.

## دستاورد

امروز توجه بی‌طرفانه دانشگاهی به تاریخ حوادث یادشده است که می‌تواند، در راستای نجات از فرهنگ سیاسی منحط کنونی، ما را با این حقیقت آشنا سازد که همه بازیگران حوادث یادشده آدم‌های معمولی بودند با محاسن و معایب آدم‌های معمولی در کار. هیچ‌کدام از آنان قهرمان نبود و هیچ‌یک به ایران خیانت نکرد. در مورد مصدق در رابطه با دو مسأله اساسی: «ملی کردن نفت اجرا شده به شیوه خاص او» و «سرنگون کردن قانون اساسی کشور»، نتوانسته‌ام خود را به «خطا» یا «اشتباه» فرض کردن آن اقدامات راضی کنم. چون در هر دو مورد، زمان زیادی به تعمد و لجاجت‌بازی گذرانده شد که نمی‌تواند یک اشتباه ناگهانی در یک وضعیت اضطراری پیش‌بینی نشده فرض شود. در هر دو مورد تعمد در بی‌اعتنایی به مخالفت مخالفان و نصیحت و راهنمایی‌های موافقان،

اعم از دوستان دلسوز و مشاوران کارشناس، نمی‌تواند به حساب «خطا» یا «اشتباه» گذاشته شود. آیا او با این اقدامات حیرت‌انگیز و توجیه ناشدنی براساس منطق طبیعی، می‌خواست خود به حکومت برسد؟ می‌خواست قاجار را به حکومت برگرداند؟ و یا به باور دکتر محمود کاشانی دست در دست انگلستان برای اجرای برنامه‌ای طرح ریزی شده علیه ملت ایران فقط می‌خواست انتقام قاجار را از پهلوی و بقیه ایران بگیرد؟ من ترجیح می‌دهم تا کشف و انتشار اسنادی تازه‌تر و گویاتر از داوری نهایی در این مورد ویژه خودداری ورزم. در مورد حسین فاطمی باید اشاره شود که ابهام‌ها و تردیدها، حتی نزد مصدقی‌ها، خیلی بیشتر از آن است که بتوان وضعیت او را به اتهام ارتکاب به «اشتباه» خلاصه کرد. اما درباره دیگر بازیگران سه سال بحران (۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲) قاطعا می‌دانم که هیچ‌یک از موافقان و مخالفان مصدق خیانت نکرد و برخی از آنان واقعا دچار خطا در تشخیص شدند و فاصله «خطا» و «خیانت» از زمین تا آسمان است. برخی از یاران اولیه مصدق مانند خلیل ملکی و حسین مکی و مظفر بقایی همان هنگام متوجه خطاها شدند و از مسیر خطا بازگشتند. برخی دیگر مانند دکتر صدیقی متوجه خطاها بودند ولی به دلیل پایبند بودن به اصول اخلاق در تعهد، تا آخر به تعهد اخلاقی به دولتی که فکر می‌کرد ملی و مردمی بود و برای گسترش دموکراسی به قدرت رسید، به انتقاد و نصیحت‌های دوستانه بسنده کردند. ولی برخی دیگر، مانند دکتر شایگان‌ها و مهندس بازرگان‌ها و دکتر سنجابی‌ها و شمار دیگری از همگان، از همان تاریخ تا انقلاب اسلامی در ادامه خطاهای خانمان‌برانداز خود در تلاش انتقامجویی‌های قبیله‌ای به بهای نابود کردن آینده ملت ایران، تعصب به خرج دادند.

و امروز توجه بی‌طرفانه دانشگاهی ما را با این حقیقت آشنا می‌سازد که بروز شکاف ملی یادشده در نیمه دوم قرن بیستم میان ملت‌سازان جامعه ایرانی سبب بروز لطمات شدیدی به روند «ملت‌سازی» در ایران عصر مدرنیته شد. همین آشنایی می‌تواند برای ما آشکار سازد که چرا ملت‌سازی متکی بر ایرانی بودن، به جای حرکت به سوی یک هویت دموکراتیک، قانون‌گرایی و پایبندی به اصول شهروندی در مسیر

کشمکش‌های کشور برانداز، به ورطه سقوط کشیده شد. لج‌بازی‌های خشونت‌آمیز، عصبانیت‌های دودمان برافکن، صحنه‌سازی‌های عوام‌فریبانه و استفاده ناجوانمردانه از توطئه ترور شخصیت همه آنهایی که با «من» مصدق‌ی موافق نیستند، ملت ایران را بین دو اردوگاه متخاصم و هزاران شعبه و انشعاب در هر دو اردوگاه تقسیم کرده و به روزی نشانده است که امروز دو ایرانی حتی در خارج از کشور نمی‌توانند با هم وارد بحثی عادی درباره مسائل کشور و محیط خود شوند، بی‌آن که عدم توافق فکری منجر به دشمنی‌های خانمان‌برانداز میان آنان نشود. این خصومت‌ورزی‌های ضد فرهنگی و ضد تمدنی و انتقامجویی‌های قبیله‌ای ناشی از آن در ۵۰-۶۰ سال گذشته و اصرار خارج از منطق برخی گروه‌ها در ادامه بی‌دلیل خشم‌ها و خشونت‌های کهنه و اعتبار از دست داده، فضای فرهنگ سیاسی جامعه ما را این چنین مسموم کرده و جوانان کشور را نسبت به آینده ناامید ساخته است. ❖

## منابع

- روحانی، فواد، ۱۳۸۱، *زندگی سیاسی مصدق در نهضت ملی ایران*، تهران: انتشارات زوار.
- سفری، محمدعلی، ۱۳۸۱، *قلم و سیاست: از هویدا تا شریف امامی*، تهران: نامک.
- سند شماره ۳۰۳، ۱۳۷۷، مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۵۳، برابر با ۱۴ اسفند ۱۳۳۱، اسناد منتشر شده از شورای روابط خارجی امریکا در رابطه با مسائل مربوط به ملی کردن نفت از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۳، جلد دوم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و اصغر اندرودی، تهران: انتشارات علمی.
- صدیقی، غلامحسین، ۱۳۷۰، «درباره انحلال مجلس و رفراندوم»، لندن، *مجله فصل کتاب*.
- صدیقی، غلامحسین، ۱۳۷۸، *اظهارات در کتاب «مصدق در محکمه نظامی»*، جلد دوم، تهران: دوستان.
- فرمانفرما، منوچهر، ۱۳۸۳، *خون و نفت*، ترجمه فارسی، تهران: ققنوس.
- مذاکرات مجلس شورای ملی، ۱۳۲۹، جلسه ۴۲، روز پنجشنبه ۸ تیرماه ۱۳۲۹، به نقل از روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، ۱۳۲۹، سال ششم، شماره ۱۵۶۹، پنجشنبه ۱۵ تیر.
- موحد، محمدعلی، ۱۳۵۳، *نفت ما و مسائل حقوقی آن*، تهران: خوارزمی.
- موحد، محمدعلی، ۱۳۸۵، *خواب آشفته نفت*، تهران: نشر کارنامه.
- مینا، پرویز، ۱۳۸۴، *مصاحبه در کتاب نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق* تالیف جلال متینی، ایالات متحده امریکا، تهران: شرکت کتاب.
- BBC 2 Television, 2004, *Anatomy of a coup d, etat*, in the series 'End of Empire', broadcast at various times and dates on various BBC TV Channels.
- International Court of Justice, 1952, *Anglo-Iranian Oil Co.*, Judgment of July 22nd, p. 13.
- Roosevelt, Jr., Kermit, 1979, *Countercoup; the struggle for control of Iran*, McGraw-Hill; First Edition, August.
- Wilber, Donald, 2000, *Regime Change in Iran: Overthrow of Premier Mossadeq of Iran, November 1952 - August 1953*. New York Times, Special Report on the Iranian Coup of 1953, 16 Apr.